



268

خاتمه

ارزش احساسات
و
پنج مقاله
در
شعر و نمایش



* ارزش احساسات و پنج مقاله دیگر

* نیما یوشیج

xalvat.com

* چاپ حیدری

* چاپ دوم پائیز ۱۳۵۱

* چاپ سوم بهار ۲۵۳۵

* انتشارات گوتنبرگ



در این مجموعه ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان، و پنج مقاله‌ی دیگر در باره‌ی شعر و نمایش می‌خوانید.

xalvat.com

مقاله‌ی اول یکی از مشهورترین نوشته‌های آغازین نیما درباره‌ی هنر و پیشه‌های فردی و اجتماعی آنست. این مقاله - که تاریخ پایان نگارش آن آذر ماه ۱۳۱۹ است - نخستین بار در مجله‌ی «موسیقی» (از شماره‌ی ۱۰ سال اول تا شماره ۹ سال دوم به تاریخ آذرماه ۱۳۱۹) نشر یافت و بار دیگر در سال ۱۳۳۳ به کوشش آقای جنتی عطایی در مجموعه‌ی مستقلی گرد آمد. در این چاپ تغییراتی را که تنها در هر دو نسخه یادداشت کرده است؛ آورده‌ایم.

مقاله‌ی دوم رسوم مربوط به مقدمه‌ی «افسانه» و فریادها است که از روزنامه‌ی «قرن بیستم» میرزاده‌ی عشقی و دفتر کوچک شعرهای او نقل می‌شود و ناگفته پیداست که علاوه بر ارزش ادبی؛ دارای ارزش تاریخی نیز هست.

مقاله‌های دیگر برای نخستین بار چاپ می‌شوند و مقاله‌ی آخر، نامه‌ی وارسیست خطاب به آقای جنتی عطایی درباره‌ی علی نوری و مشهورترین اثر او.

س. ه. ط.



xalvat.com

شاعر جوان

این ساختمان را که «بی بی» افسانه‌ی من در آن جا گرفته است
یک طرز مکالمه‌ی طبیعی و آزاد را نشان می‌دهد، شاید برای دفعه اول
پسندیده‌ی تو نباشد، اما به اعتقاد من از این حیث که می‌تواند به «نمایش»
اختصاص داشته باشد، بهترین ساختمان است.
برای همین اختصاص، همانطور که سایر اقسام شعر هر کدام اسمی
دارند، من ساختمان خود را «نمایش» اسم گذاشته‌ام و جز این هم
شایسته‌ی اسم دیگری نبود.
اگر بعضی ساختمان‌ها، مثلاً مثنوی، به واسطه‌ی وسعت خود
در شرح یک سرگذشت یا وصف یک موضوع، تراکمی آزادی و رهایی



۱۰۰

نیما یوشیج

می‌دهد تا بتواند قلب تو با هر ضربت خود حركتی کند، این چندین برابر صاحب آن مزیت است .

xalvat.com

این ساختمان آن قدر گنجایش دارد که هر چه در آن جا دهی از تو می‌پذیرد : وصف ، زمان ، تعریض ، مضحکه ، هر چه بخواهی .

این ساختمان از اشخاص مجلس تو پذیرایی می‌کند، برای آن که آن‌ها را وامی‌گذارد در يك یا چند مصرع ، یا یکی دو کلمه ، از روی اراده و طبیعت ، هر قدر بخواهند صحبت بدانند . هر جا خواسته باشند سؤال و جواب خود را تمام کنند ، بدون آن که ناچاری و کم وسعتی شعری آنها را به سخن در آورده باشد. در حقیقت در این ساختمان ، اشخاص هستند که صحبت می‌کنند نه آن همه تکلفات شعری .

چیزی که بیشتر مرا به این ساختمان تازه معتقد کرده است، همان رعایت معنی و طبیعت است و هیچ حسنی برای شعر و شاعر بالاتر از این نیست که بهتر بتواند طبیعت را تشریح کند و معنی را بطور ساده جلوه بدهد . البته من وقتی که نمایش خود را به این سبک تمام کرده به صحنه دادم نشان خواهم داد بطور و چه می‌خواهم بگویم . اما حالا شاید بعضی تصورات کوچک کوچک نتوانند به تو مدد دهند تا تفاوت این ساختمان را با ساختمان‌های کهنه بشناسی .

نظریات مرا در دیباچه‌ی نمایش آینده‌ی من خواهی دید . این

«افسانه» فقط ، نمونه‌ی بی‌است. ❊

❊ مقدمه‌ی نخستین چاپ «افسانه» در روزنامه «قرن» بود ، «مهرزاد» و «شای» .



چیزهایی که قابل تحسین و توجه عموم واقع می شوند اغلب اینطور اتفاق افتاده است که روز قبل بالعموم آنها را رد و تکذیب کرده اند. شعرهای این کتاب از آن قبیل چیزهاست. زیرا نفوذ اشیاء از محل خود به محل دیگر، مثلاً از ذهنی به ذهنی، بک نوع حرکت طبیعی آن اشیاء است که بر حسب مقدار زمان و شکل و مکان آن حرکت بر سرعت خود می افزاید یا از آن کم می کند؛ این تفاوت سرعت را می توان به یک عارضه‌ی موقتی تعبیر کرد. کسانی که مبتلای این عارضه واقع می شوند مثل این است که به تپی دچار شده اند. بالاخره عوارض برطرف می شوند. چیزی که استعداد نفوذ در آن وجود دارد، نفوذ می کند. آن چیز در این کتاب



خیالات و طرز صنعتی شاعر است .

وقتی که یکی از روزنامه‌های معروف «قطعه‌ی» «ای شب» را تقریباً یکسال بعد از تاریخ ساخته شدنش انتشار داد این قطعه مردود نظر خیلی از مردم واقع شد . ولی برای مصنف گمنام آن هیچ جای تعجب و شکست نبود ، در هر فن و صنعتی اشخاصی پیدا می‌شوند که بی‌ربط خودشان برادر آن فن و صنعت ، مخصوصاً وقتی که امید شهرت در آن باشد، دخالت می‌دهند. این قبیل اشخاص در اطراف شاعر بیشتر وجود دارند، زیرا برای شاعری چندان مایه‌ای در نظر نمی‌گیرند .

xalvat.com

گفتند: انحطاطی در ادبیات آبرومند قدیم رخ داده است. مدت‌ها در تجدید ادبی بحث کردند. شاعر، کارد می‌بست. جرئت نداشتند صریحاً به او حمله کنند، کنایه می‌زدند. ولی صداهای قدری ضعیف بود که به گوش شاعر نرسید. بلا جواب ماند. یعنی فکر در سطح دیگر مشغول کار خود بود. لازم شد این متفکر جرئت داشته باشد ، جرئت داشت .

در ظرف این مدت آن قطعه، یا بعضی شعرهای دیگر که در اطراف خوانده شده بود، در ذوق و سلیقه‌ی چند نفر نفوذ پیدا کرد . آن اشخاص پسندیدند . استقبال کردند، و تیر به نشانه رسیده بود . نشانه‌ی شاعر قلب‌های گرم و جوان است ، آن چشم‌ها که برق می‌زنند و تند نگاه می‌کنند. نگاه من بر آنهاست . شعرهای من برای آنها ساخته می‌شود .



ظاهراً انقلابات اجتماعی حوالی سال ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ شاعر را به راه‌های دیگر مشغول داشت، جنون مخصوصی که طبیعت به اهل کوه پامیه می‌دهد و به او بحد افراط عطا کرده بود، او را در اوتل خدماتش بطرف خود کشید. به کناره‌گیری و دوری از مردم و ادار کرد. ولی در میان جنگل‌ها و در سر کوه‌ها خدمت همان طور مداومت می‌یافت. طبیعت، هوای آزاد و انزوای مکان، فکر و نیت شاعر را تقویت و تربیت می‌کرد. xalvat.com نوبت آن رسید که یک نغمه‌ی ناشناس نو تر از این چنگ باز شود، باز شد. چند صفحه از «افسانه» را با مقدمه‌ی کوچکی تقریباً در همان زمان تصنیفش در روزنامه‌ی * که صاحب جوانش را به واسطه‌ی استعدادی که داشت با خودم هم عقیده کرده بودم، انتشار دادم.

در آن زمان از تغییر طرز ادای احساسات عاشقانه بهیچوجه صحبتی در بین نبود. ذهن‌هایی که با موسیقی محدود و یکنواخت شرقی هادت داشتند با ظرافت‌کاریهای غیر طبیعی غزل قدیم مانوس بودند.

یک سریرای استماع آن نغمه از این دخمه بیرون نیامد. «افسانه» با موسیقی آنها جور نشده بود. عیب گرفتند، رد شد. ولی برای مصنف ابدأ تفاوتی نکرد؛ زیرا میدانست اساس صنعتی بجایی گذارده نشده است که در دسترس عموم واقع شده باشد، حتی خود او هم وقت مناسب لازم دارد تا یک دفعه‌ی دیگر به طرز خیالات و انشای «افسانه» نزدیک شود.

معهدنا اثر بایی روی این جاده‌ی خراب باقی ماند. فکر، آشفته عبور



می کرد و از دنبال او دیده می شد زیرا این ابر سیاه ستاره‌های متصل برق می زدند .
 بعدها منظومه‌ی «محسین» طرز وصف و مکالمه را در مقابل افکار
 گذاشت. در «منتخبات آثار معاصر» يك قسمت از آن منتشر شد. * مختصات
 صنعتی و ذوقی مصنف در تمام این شعرها جاداشت . ملتفت آنها نشدند ،
 انتقادات فوق همه‌ی آنها قرار گرفته بود . با وجود این در طرز صنعت
 انتقادی نشد، زیرا ناقدین جمعیت کنونی همشان به فراخور استعداد و
 سلیقه در سر این می گذرد که آیا «دال» قشنگ تر است یا «ذال» ؟ بجای کلمه‌ی
 خوب، که زبان طبیعی آنرا ابتدا ادا می کند، «نیک» بهتر است یا « نیکو» .
 «یای وحدت» را یا «یای نسبت» می توان آشتی داد، یا نه ؟ و شاعر هیچ‌چیزی
 برای قهر این دو جور «یا» با هم نمی دید. چیزی را که خوب دید ، دید انتقادات
 لفظی و ابتدایی است . ملت با چاه ز نخدان و زنجیر وزره بند بیشتر مأنوس
 است و این مؤانست کار دل است . ملت حاضر دوست دارد بطرز صنعتی
 سوق پیدا کند که به طلسم و معما بیشتر شباهت داشته باشد . قلبش را وامانده
 کند و فکرش را اسیر بدارد. با وجود این نمونه‌های تازه‌ی صنعتی، بدون پیرایه
 های غیر طبیعی قدیم، از مقابل افکار گذشتند. بعد از این هم می گذرند .

اگر کتاب «پیرقها و لکه‌ها» را قبل از این کتاب منتشر کرده بودم
 عمل بهتر از این مقدمه، زوایای مبهم این راه را نشان میداد . ولی کتاب
 حاضر هم منظور مصنف را جلوه میدهد . اسم این کتاب «فریادها» است.
 یعنی يك هم آهنگی که از زنده‌های مظلوم و حامی اش در میدان مبارزه



به وجود بیایند. فریادهایی که شبیه به موج‌های دریاسرد، با مثل شعله‌های حریق گرم، تیره و عبوس و در هر دو حال، منقلب باشد. آن فریادها این صفحات را مرتب کرده است.

xalvat.com

کتاب من آن میدان است. محل هیاهوی بدبخت‌هایی است که خوشبخت‌ها از فرط خوشحالی و غرور آنهارا فراموش کرده‌اند. «خانواده‌ی سر باز» و «امید مادر» که جداگانه هم منتشر می‌شوند سنگرهای ممتد این میدان بشمار می‌روند. دو جزء متفاوت این کتاب هستند که بدبختی‌های وارده را از دو جهت ترمیم‌پذیر حکایت می‌کنند.

بدون شك اساس صنعتی قدیم متسوخ تشکیلات فکری و ذوقی قرن کنونی واقع می‌شود. آنوقت این خانواده، جان‌نشین خانواده‌های دیگر خواهند شد. به عکس گذشته، صدا از قلب عاشق زنده، طبیعی و صریح بیرون خواهد آمد. آنچنگ، نغمات نامرتب قدیم را نخواهد زد. روباه به صدای خروس نخواهد خواند. گل را در هوای محبوبس نگاه نخواهند داشت.

این شعرها که سال‌ها در طرز صنعتی آنها دقت و مطالعه شده است، به منزله‌ی داوطلب‌های میدان جنگ هستند.

معلم قافیه و شیطان پیری که قید به گردن مردمی گذارد، راه آن میدان را بلد نیستند. داوطلب‌ها اسیر نمی‌شوند و غلبه‌ی کامل نصیب آنها نخواهد شد. آنوقتی است که ملامت چشم باز کرده با جبهه‌ی گشاده به گذشته نگاه

به نام در شعر از فیما، که در دوران «حکایات» و شعرهای قدیم از خواهد آمد.



می کند . روی زد پای گمنامی پامی گذارد .
 قیافه‌ی این کتاب نشان می‌دهد که زمان حاضر به شاعر اختصاصاتی را
 عطا کرده است که وقتی دیوان شعرش را باز می‌کند، مطمئن است . اول پیش
 خودش فکر کرده است. هر کس کار تازه می‌کند، سرنوشت تازه‌ای هم دارد.
 من به کاری که ملت به آن محتاج است اقدام می‌کنم.
 در هر حال نوبت تجاری هستیم که طبیعت مرا برای چشم‌های علیل و
 نابینا تهیه کرده است. مقصود مهم من خدمتی است که دیگران به واسطه‌ی
 ضعف فکر و احساس و انحراف از مشی سالمی که طبیعت برایشان تعیین
 کرده است، از انجام آنگونه خدمت عاجزند .
 برای ترغیب جوانی که یا من هم سلیقه می‌شود همین بس خواهد بود.
 نظریات صنعتی ام را جداگانه نشر می‌دهم ولی آن حرف است و
 حالیه پیش از حرف، به عمل می‌پردازم و فقط مثل سابق عمل را نشان
 می‌دهم.*



۳

xalvat.com

می پرسید شعر چه چیز است؟ این سؤال برای هر شاعر جوانی در بدو امر پیدا می شود که شعر چیست؟ البته دانستن این مطلب با کاری که می کند ارتباط لازم ندارد. در این خصوص از قدیم الایام تاکنون خیلی نوشته اند. می توانید به منابع اصلی مراجعه کنید. آنهایی که بطور استاتیک فکر کرده اند و آنهایی که بطور دیالکتیک . به همپای ترقی علوم و فنون، مخصوصاً از قرن هجدهم بعد این مبحث روش های تحقیقی متفاوت پیدا کرد... ولی برای اینکه سرگردان نشوید و از کار باز نمانید به شما جواب مختصر می دهم:

به نظر دوست شما شعر يك قدرت است. يك قدرت حسی و ادراکی



۱۰۸

نیما پوشیچ

که توسط آن معانی و صور گوناگون دربروز خود قوت پیدا می کنند. من هم مثل کسانی که علم و اخلاق و فلسفه را از صنعت جدا می کنند عقیده مندم، جز اینکه شعر را می خواهم تفکیک کرده باشم. احساسات ما روزمره عوض می شوند، اما تأثرات ما ثابت ترند و به اندازه ی توانایی جسم ما عوض می شوند.

xalvat.com

می خواهم برای شما از یک شعر اساسی که زیاد قدمت دارد حرف زده باشم، از شعری که قبل از ظهور و تکمیل خود سه صورت کنونی، در انسان بود. هنگامی که انسان زندگانی اینقدر جمعی نداشت و در مقابل سود و زیان طبیعت بود، هنگامی که یک کلمه شعر نگفته بود. شعر که قدرت حسی و ادراکی ماست ارتباط دست به نقد با احساسات روزمره ی زندگانی ما دارد و همین مسئله باعث بر آنهمه اشتباهات بزرگ شده است. من می خواهم شما دچار این اشتباه نشوید. هستند کسانی که خیال می کنند شعر عبارت از واحدهای احساسات ماست، البته واحدهای تأثرات ما هست و نه چیزی بیشتر. بازیه نظر دوست شما کسی که شاعر است و حسن و ادراک دقیق شعری دارد، اول دفعه با خود و زندگی خود و مردم است که رو در روی شود. این است که آسان تر از همه کار، اول دفعه شاعر با احساسات خود شروع خود می کند. حماسه و غزل و درام هر سه تصویری از این ارتباط عاطفی هستند. خیلی ظاهراً است که شعر قدیم برای غنا و تهییج احساسات بود. همین دلیل روشنی برای آن چیزی است که گفتم، اما بعدها شعر با مسائل اجتماعی و اخلاقی و فلسفی و بعدها با مسائل



پنج مقاله

۱۰۹

علمی ارتباط پیدا کرد. تصور کنید، همانطور که گفتیم، مردم خیال کردند شعر باید حتماً جواب به این مسائل بدهد یا حتماً جواب به احساسات ما بدهد. در صورتیکه صنعت است...
xalvat.com

شعر باید با خودش ساخته و پرداخته شود جز اینکه ایزاری است و باید استخدام شود برای آنچه می‌خواهیم و مسی‌طلبیم، شعر امروز جواب به طلبات ماست و طبیعتاً باید اینطور باشد. شما هر قدر استاد ماهری باشید چمی کنید و این استادی در کجا باید بکار بخورد؟ آیا برای خود شما یا برای کسانی دیگر؟ این است که شعر با مسائل اجتماعی و زندگی ارتباط دارد. حتماً هر شاعری که حس می‌کند و غیرتی دارد، تمایلی به زندگی مردم نشان می‌دهد.

دوست عزیز، من برای شما خلاصه‌ی آنچه را که باید دانسته باشید و به درد شما می‌خورد بیان کردم: شعر از زندگانی ناشی شده و میوه‌ی زندگی است ولی حتماً نمره‌ی احساسات ما نیست و لولایتکه با احساسات ما مربوط باشد و احساسات یا تأثرات ما را دست چین کند.

تیرماه ۱۳۲۴



۴

شعر چیست ؟

اندیشه‌های هنری مطلق و اعم از هر اندیشه‌ای نیستند. اندیشه‌های هنری، اندیشه‌های خاص و مطلوب و برداشت شده‌اند .

در عالم ادبیات یعنی هنری که کلمات (و یا وسائل ادراک تشخیص آن از نثر) و وزن واسطه‌ای اساسی آن هستند، این اندیشه‌ها به اسم شعر شناخته می‌شوند.
xalvat.com

اما خود شعر چه چیز ممکن است باشد ؟ وزن و قافیه چه قیدهای لازم یا بی‌لزومی هستند ؟ لزوم آنها با چه شکل و درجه جنود و اندازه است ؟ این وزن‌ها از کجا و چگونه بوجود آمده‌اند ؟ چگونه مردم می‌خواهند ؟ آیا دوره‌های بعدی در دوره‌های قبلی شعر دستکاری کرده است یا نه ؟



این دستکاری‌ها چه شرط و قراری دارند؟ آیا در خصوص هر کدام از اینها و شبیه‌های اینها پیش و کم شناسایی لازم نیست؟ بعضی‌ها می‌گویند: این شناسایی حتمی است. برای کسی که می‌خواهد دستکاری کرده باشد باید از روی شناسایی دیگران، که خبره‌ترند، کارش را بکند.

می‌گویند جریان تاریخ هر دوره در رد و قبول وقایع، عبارت از کشش بطرف آزادی است. در شعر هم فیلمایی هست. شعر گفتن هم واقعه است. واقعه ممکن است آسان صورت بگیرد، ولی چه بسا که نقض و تحلیل در آن واقعه، آسان نیست. یک دیوانه سنگی به پناه می‌اندازد که صد تا آدم عاقل برای بیرون آوردن آن در می‌مانند. اما همین نقض و تحلیل است که واقعه را مرمت می‌کند.

می‌گویند در هر آزادی، وقتی که آدمیزاد با آدمیزادهای دیگر زندگی می‌کند، قید و قراری هم لزوم دارد و آزادی نامحدوده اسارت را دوباره برگشت می‌دهد. اگر کسی شعری صادر کند فقط بفهم و به سلیقه‌ی خودش، در یک نسخه صادر کند بهتر است.

نیما یوشیج می‌گوید: بی‌نظمی هم باید نظم داشته باشد. آزادی در شعر، آزادی از قیود بی‌لزوم و فایده‌ی قدیم است. در میان قیودی که بسیار بسیار هم فایده دارند، این آزادی به این ترتیب یک جور نقد شعر و برداشت از روی محصولاتهای فراوانی است برای یک محصول با فایده‌تر. سنت‌ها، نظم و نظام‌ها، دقت‌ها، تخصص‌ها، تجربه‌های



پسدران ما ، همهی این میراث پر حجم وجود دارد . چطور باید
 xalvat.com
 فایده برد ؟

رد و قبول آنها از طرف ما، که پسران آنهائیم، دلیل و ضرورت
 می‌خواهد . آدم شایسته‌ای نیست که آدم شایسته‌ای را هجو کند . انسان
 طبعاً هر چیزی را آنقدر به مرمت می‌رساند که بر وفق مرام و دلخواه
 او بشود . این معنی زندگانی کردن است که شعر از آن ناشی می‌شود .
 فکری است که انسان در همه مواد مصروفی زندگی‌اش دارد . شعر هم
 یکی از مواد زندگی انسان است . دنیا تمام نشده ، شعر هم نمی‌تواند
 تمام شده باشد . این تمامیت دست نخورده، که به خیال بعضی از
 ادبای ما هیچکس حق ندارد دست به ترکیب این سنگر مستحکم عتیق
 بزند، کاملاً مخلوق تصورات خود آنهاست . باید ایوان گرفت چرا
 بعضی از ادبا و منتقدین ما (که احیاناً بعضی از آنها رفقای هوشیار خود
 ما هستند) دست خود را در آستین کشیده، می‌گویند ما دست نداریم . به
 رفقا باید فهمانید پر مسلم است که شما دست ندارید، چشم که دارید . پس
 آن چشم‌ها چه کار می‌کنند ؟ بعد بر خلاف همهی این ادبا که نگرانی‌شان
 بیشتر از دلیل خواستن‌شان است ، بدون نگرانی باید این را پ حساب
 گرفت که این ادبا به عقب سر نگاه می‌کنند . اگر در رسم شعر گذشتگان
 مهارتی ندارند در رسم و قرار شعر آدم‌های امروز هم ، که زنده‌اند ،
 همین که از خلق يك قطعه شعر به مذاق امروز حرف به میان می‌آید ،
 بی مهارت‌ترند و خود را مرده و بسی علاقه‌جلوه می‌دهند . مثل پسر



پنج مقاله

۱۱۳

مریم خود را به چهارمیخ می‌کشد که کسی با آنها کاری نداشته باشد. مگر در عقب سر چه هست؟ از عقب چیزی دارم می‌آید یا دارد دور می‌شود؟ این عده‌ی اینطور سرگردان و کز کرده، مثل ربه‌گرگ - دیده‌ای هستند که به آنها ایست داده‌اند. از آن چیزهایی که دارند می‌آیند می‌ترسند یا با آن چیزهایی که می‌روند و ایشان برداشته می‌خواهند بروند؟ اما در عقب سر همان شعر عوض نشده (مثل شعرهای امروز) و با زیبایی خاص خود موجود است. اما احتیاطاً نباید گفت چرا تا به این اندازه هم دوره‌های ما وقت و زندگی‌شان را فدا می‌کنند؟

یگانه محرم خانگی این ادبا خود شعر است. فقط این ادبا در ماهیت آن باریک نمی‌شوند! در صورتیکه برای کارهای روزانه از چه سوراخهای باریک تو می‌روند! برای ما کافی است که قبلاً از خود شعر نشانی به آنها بدهیم پیش از آنکه احتیاط را از دست داده ابتدا به ساکن از شعرهای امروز که عوض شده، یعنی به نظر آنها ضایع شده‌اند حرفی در میان بیاوریم.

xalvat.com

۱۳۳۱



درباره‌ی جعفرخان از فرنگ آمده

شما دارید شهری را به من نشان می‌دهید که خود من در وقتی مبارک یا نه مبارک که از این بیابان می‌گذشتم، از دور آن را دیده بودم. جز اینکه به همپایی شما و میل خود من امروز است که به این شهر ورود می‌کنم. در خاطره‌ی من، هنوز که هنوز است اسم «جعفرخان از فرنگ آمده» باقی است. اگر تاریخ سال و ماه را از روی پشت همین مجله‌ی چاپ شده، که شما به دست من داده‌اید، پیدا کنم، ممکن است اشتباه نکرده باشم. از حمل سال ۱۳۰۱ چند ماه می‌گذشت، متأسفانه بازم از ییلاق «یوش» به این شهر که تهران باشد، آمده بودم. اعلان «جعفرخان از فرنگ آمده» بعد از چندین ماه هنوز به روی دیوارهای شهر چسبیده بود. اعلان این کمندی



پنج مقاله

۱۱۵

را روی کاغذهای زرد و مربع چاپ زده بودند. معمولاً با حروف درشت سربی و به همین سادگی، یعنی اکتفا به اسم کمندی. بدون اینکه اعلان یا کلمات شاهکار و بی نظیر و نظایر آن بزرگ گرفته باشد.

یادم می آید مثل این بود که با اسم کمندی شبیه به جریان و احوالی را که در آن می گذرد، می خواندم. کمندی او با تناسبی که اسم و موضوع آن با هم دارند به معنای در بسته دهاتی بی شباهت نیست، آدم داخل نشده حس می کند در آنها اوضاع و احوال از چه قرار باید باشد. اما فکر اینکه من این پس را شخصاً در روی صحنه که بازیگران بازی می کرده اند، ندیده ام؛ در من اسباب ناراحتی من نبود. باید بگویم شاید اطمینان نداشتم، و هنوز هم اطمینان ندارم به این قبیل اعلانیها. این قبیل اعلانات جنگی در دلم نمی زند. یا شاید فکر من از راه دیگر درست تر باشد.

xalvat.com

احیاناً بعضی از ماها مرغابی هایی هستیم که در آب، خوب شناسی کنیم اما وقتی که روی ساحل و چراگاه خود مشغولیم به یاد دریایی افتیم که در آن شنا می کردیم. اگر من و شما از آن مرغابی ها نباشیم، دوست من، دیگران هستند. در حالتی که دیگران نه چندان شنا کردن را به خوبی بلدند و نه دریا را با چشمشان دیده اند. ولی ما از شنا و از دریا، هر دو حرف می زنیم. وقتی آنهایی که می دانند به یاد نمی آورند، حال آنهایی که نمی دانند پر معلوم است. مردم کسی را بجای آوردند که جا برای او باز کرده باشند، زیرا مردم خودشان قادر به بجا آوردن همه اشخاص



نیستند ؛ چشم و گوش آنهایی را که می بینند و می شنوند باید با مهارتی در کله‌ی اکثر مردم گذاشت . بارها تکرار کرد تا بد تو افر دیده و شنیده باشند بعد بجا آورده به یادشان بیفتد . این اصرار احسانه را نباید فراموش کرد . یعنی باید قدری هم پاشنی حماقت در باره‌ی اکثری از مردم بکار برد . چون زیاد عاقلانه ؛ زیاد هم با زندگی ناجور می شود . ما از دیگران نمی توانیم جدا باشیم . نظر من نسبت به مردم همیشه این بوده و هست . داستانی را که ماسی چهل سال پیش شروع کردیم ، امروز هنوز ناتمام است و علتش تمام و حتماً ناتمامی ما نیست . اما من از مردم صحبت نمی کنم ، من برای شما می نویسم . این یادآوری هم علت داشت ، برای اینکه به طرز کار و آن همه اهمیت ، که در هنر این مرد سراغ دارم ، بهتر وارد شده باشم . من از صفر شروع می کنم ؛ بنظر من بیجایی نبود اگر از بن و اساس به کمندی او نمی چسبیدم . برای اهمیت کار او همین بس است . من جبران مافات نمی کنم . من جسمی و زین را می خواهم از روی زمین بردارم . بلافاصله من دست به نبض او دادم و حس می کنم که از روی چه التهابی می زند . البته کسانی هم هستند مثل من که از روی پیکره‌ی کمندی او ؛ زنده‌ی او را لمس می کنند . مثل بدن مومیایی شده‌ی فرعون با جلال و عظمتی که وقتی زنده بوده است و اکنون او را در میان هرمی و از زبر غبار زمان های دور پیدا می کنند . کمندی با امش حاکی است . چنانکه گفتیم اسم و موضوع بهم می چسبند ، با هم ربط دارند . به همان اندازه که اسم «اتللو» به هم پای وزن و اثر صوتی کلمه



پنج مقاله

۱۱۲

با موضوع باشکوهی که شکسپیر در نظر داشت. نقطه‌ی مقابل این جور اسامی، اسم‌هایی هم هستند که به‌همپا با موانع زندگی وجود خود را سری و مشکوک نگاه می‌دارند. مثل «عزیز و عزیزه» که برای شمامی گفتم و از غراب این جهان ناپایدار است. بین دو موجود بی‌گناه که علاقه اتفاق افتاده است، در بین اسم آن‌ها هم علاقه‌ی بوده، اسم آن‌ها هم از یک ماده اشتقاق پیدا کرده است. xalvat.com

به عکس در نظر او اسم، نقش جاننداری را بسازی می‌کند که خواص خود را نباید از دست بدهد. قدرت او با شروع او، شروع می‌شود. موضوع کمندی این است: جعفرخان از فرنگ آمد با محیط زندگی اصلی خود سازش پیدا نمی‌کند و عصبانی است.

اما می‌خواستم گفته باشم «ژینس» از قول «وایلد» در خصوص موضوع‌های هنری اینطور می‌گوید: «در دنیا دو جور هنرمند وجود دارد. عده‌ی سؤال را عرضه می‌دارند و عده‌ی دیگر جواب را.» نمی‌دانم چرا من حرف وایلد را به میان می‌آورم و نسبت به حرف این مرد حاشیه می‌روم. اما می‌دانم برای من حقیقت امور، کوچکی و بزرگی ندارد. من می‌خواهم به موضوع کمندی او بهتر و بسیار دقیق‌تر رسیدگی کنم.

بسیاری از موضوعات هستند که چندان هم با سؤال و جواب ربطی ندارند، زیرا در موقع سؤال، انسان کاوشی در ذهن خود دارد. همچنین کسی که جواب می‌دهد با کم و بیش کاوشی در خود، جواب



را حاضر و آماده می‌کند. نظر و ایلد، که من به او بسیار علاقه‌مندم، نسبت به موضوع‌هایی صادق است که فکر در آن ذی‌مدخل است. در ورای این مرتبه کسانی هستند که با هنرشان در زمینه‌ی فکرهایی که هست فقط حس و هیجان خود را بکار می‌زنند. در ردیف این عده، نویسنده موضوعی را تعهد کرده بیان می‌دارد. لوازم ظهور و تجلی آن را بسته به بصیرت خود به دست می‌آورد. موضوع، محصول بی‌دردسر و بدون کاوش دماغ او است. در واقع دانش و خبرگی نویسنده نسبت به برداشت موضوع، بسیار متعارفی است. این خاصیت در موضوع کم‌دی او محفوظ است. می‌بیند آنچه را که معمولاً امثال او می‌بینند و انتقال می‌دهد. باطن امر جزعکس برداری چیزی دیگر نیست. هر چند که از لحاظ هنر عمل زد و وازد و استخراج و انتخاب در کار هست. موضوع، از حیث ماهیت، مبتذل است. در کم‌دی او موضوع عمیق‌دار نیست. جوانانی که در محیط زندگی رشد یافته‌تر فسرنگستان (از حیث بعضی مظاهر) چند صباحی گذرانیده رسوم خاص و خواص تمدن پرداخته‌تری را دریافت کرده‌اند، وقتی که روز و روزگار آن‌ها را از خاک غربت دوباره به محیط زندگی اصلی و خودمانی خود برمی‌گرداند، حالت ناسازگاری را دارند، اعم از اینکه کم‌ویش دست به قلم باشند، یا نه. لااقل دید این جوانان بعد از چند سال شیرینی یا مرارت سفر کشیده، راه دور نمی‌رود. از این حیث راحت‌اند و اگر بخواهند بنویسند بطور قلبی مشاهدات و سنجش‌ها در آن‌ها فراهم آمده موضوع برای



پنج مقاله

۱۱۹

نوشتن زیاد دارند. چندان محتاج به کاوش زیاد در بعضی مطالب معارفی نیستند. تخیلات، آن اندازه ضامن کار آن‌ها نیست که مشاهدات آن‌ها. در صورتیکه دست به تئاتر بزنند زحمت آن‌ها، ظاهراً از بعضی جهات، نسبت به داستان نویسی، کمتر است. خوبی‌ها و بدی‌ها را چنان می‌شناسند و باذائقه‌ی دماغشان آشنا است که مزه‌ی خوراک‌ها، انواع و اقسام، درذائقه‌ی دهانشان. در «جعفرخان از فرنگ آمده» تقریباً تا حدودی نظیر همان خوبی‌ها و بدی‌ها سایه‌می‌زند که در نوشته‌های ادبی روس‌ها، در حوالی زمان زندگانی پوشکین، که روس‌ها فرزندان‌شان را برای تحصیلات عالی پایه‌تر به اروپای غربی می‌فرستادند. در نمایشنامه‌های «آخونداف»، در حوالی زمان شاه‌شهید، که «قراچه داغی، میرزا جعفر» آن‌ها را به میک لطیف و شیرین به فارسی ترجمه کرده است. اگر به زمان نزدیک به خودمان نزدیک شده باشیم در «ابراهیم بک» و بعداً در «یکی بسود یکی نبود» سیدنا جمال زاده و «جیجک علیشاه» بهروز. با این تفاوت که موضوع‌های مورد توجه «آخونداف» در زمان مصنف جوان ما (که سی و خورده سال پیش بوده است) تا حدودی کم مزه شده بود. موضوع «جعفرخان از فرنگ آمده» مثل «جیجک علیشاه» و «یکی بود یکی نبود» نسبت به امروز، و چیزهایی که امروز در دماغ جوانان از دیار کفر برگشته‌ی ما می‌گذرد، مزه و شیرینی اصلی خود را ازدست داده است. xalvat.com

این موضوع‌ها دیگر حکم نیمتته‌های زری و براق دوزی شده‌ی



۱۲۰

نیما پوشش

زنانه‌ی قدیم را دارند که اول زرق و برقی داشتند اما بعد از سال‌ها که در حرم‌سرا شاهزاده خانم‌ها و بعداً چاکران پوشیده‌اند، کهنه شده رنگ و جلای خود را از دست داده‌اند. موضوع، سرنوشت فرم را دارد؛ به وجود می‌آید، زندگی می‌کند، کم یا زیاد، و از بین می‌رود. ممکن است روزی هم در میان آثار زیبای عهد عتیق جاه و منزلت برای خود پیدا کند، در صورتیکه نشانه‌های خاصی از زندگی گذشته داشته باشد.

اگر من قاضی مفرضی نباشم، میل دارم ناقد بی‌یاد و هوشی هم نباشم. نویسنده، مجبور نیست حتماً موضوعات دقیق فکری را در کار خود متهود شود. حل و نقض يك عالم فلسفی در اشیاء غیر از حل و نقضی است که او در کار خود و با کار خود دارد. چگونگی ارتباط صوری مردم را با اشیاء، نسبت به زندگی، خوب یساید آن‌ها مشخص می‌دارد و آن چیزهایی را که هست، و واقعاً هست، لباس تجلی و ظهور می‌پوشاند. موضوعاتی هستند که بی‌جان و مرده یا در پرده مانده‌اند. نویسنده آن‌ها را جان می‌دهد، زنده می‌کند. جان دادن و نمودار ساختن اشخاص با طبایع و سجایای آن‌ها فی‌نفسه بیان حقیقتی است. به قول فردوسی مثل عیسی من همه‌ی آن مرده‌ها را زنده کسردهام. ✪ من چندان با این عقیده همراه نیستم که نویسندگان نمی‌کوشند تا حقیقتی را اثبات کنند، با چون همه‌ی آن‌ها فیلسوف نیستند، حقیقتی را هم در مد نظر نگرفته‌اند.

xalvat.com

✪ سراسر همه زنده کردم به نام.

✪ چو عوس من آن مردگان را تمام



پنج مقاله

۱۶۱

نویسنده با چه اندازه تسلط بر محیط زندگی خود و محیط بودن او به پرسناژهای شسته رفته و از فرنگت برگشته (حتی نسبت به خود که در جزو آنها است) دست به کار زده است؟ پیش از هر چیز این است دیدنی در کمندی او. و لو اینکه موضوع، مثل موضوع‌های بعضی، مثلا موضوع‌های شکسپیر، پر عمق نباشد.

موضوع کدلی او با نکته‌ی دقیق فکری تماس ندارد. مع الوصف در صورتیکه زیاد راغب نکاتی باشیم که فکر بر می‌دارد در پایان ساختمان او، تحویل گیرنده فکری می‌ماند، آنچه حقیقتی را می‌رساند و با کاوش فکری ارتباط دارد و ما بار دیگر به آن می‌رسیم ظاهراً نیست ولی در عمق قرار گرفته است، حالت شراب‌های کهنه و درد آلود را دارد که ته نشین کرده است.

علت این است که نویسنده صورت قهر یا آشنایی تصنیفی را به خود نگرفته، از هر حیث حاضر براق و آماده برای نوشتن بوده است. نقطه گرفته و پر شده است. نمی‌نویسد برای این که فقط نوشته باشد. با فکورش، زندگی کرده است. کمندی او از حیث انتخاب اسم و برداشت موضوع به کمال بلاغت خود رسیده است.

حال آن که کمندی برای ساختمان خود یک جدار بیشتر ندارد. به اصطلاح دیگران یک پرده بیشتر نیست، اما قابل نشیمن است. زندگی در آن می‌گذرد.

در کمندی او چیزی بیجا گذارده نشده است. اگر به سراغ تیپ‌ها



۱۲۲

نوبه' پوشج

و به همپای آن ها سجا پای آن ها برویم یا ناراحتی خاطر و حاصلی از شك و تردید برگشت نمی کنیم.

xalvat.com

در مجلس اول آدم میل دارد پس از شناختن مادر، افراد دیگر خانواده را بشناسند. سجا پای تپ‌ها، ورقه‌ی هویت آنها است:

مشهدی اکبر: الهی شکر، خانم، ما آنقدر زنده موندیم، که
 به دفعه دیگر آقای جعفر خان رو ببینیم. میدونید، خانم، که
 من جعفر خان روزا پسر خودم هم بیشتر دوست دارم. مثل
 این نیست که من لالهش بودم. امروز صد دفعه بیشتر دویدم
 در. هر کی در میزد خیال میکردم آقا است. اما به دفعه قصا به
 بود به دفعه زن علی مرده شور بود، به دفعه اون بزاز جهود
 بود. نزدیک بود جهوده رو عوضی ماچ کنم. چشمون
 که دیگه درست نمی بینه، (چشمهایش را پاک میکند)

با کمال اختصار رنگ می زند. شیوه‌ی آب و رنگ کاری (آکوارل)
 امپرسیونیست هارا دارد. زود گرفته و هماغه منظور که گرفته است، بی غل و
 غش تحویل می دهد. اعمال و حرکات پایه پای طبیعت است. با فکر و
 درونی های اشخاص پیوستگی و تماس بارز دارد. چیزی نمی شود به
 پیکره‌ی آن افزود یا از آن کاست. این پاکیزگی کار و حفظ تعادل بین
 اعمال و حرکات و گفتار و افکار اشخاص، مکرر دیده می شود:

جعفر خان: آ ا راستی، هنوز پره زانته نکردم. (سنگ را نشان
 میدهد) کاروت، آقا است (خطاب به توله) کاروت، دست بده به



مادام، دست بده! هنوز درست فارسی بلد نیست ...
 مادر: (خود را از سنگ دور میکشد.) او! نه قربون، نجسه!
 این چیه همراست آوردی؟
 مشهدی اکبر: (تصدیق کنان) والله!

مادر: خوب، جونم، بگو ببینم. به خورده از اونجاها
 صحبت کن، از اون فرنگیهای خیر ندیده، که انقدر بچه‌ام رو
 تو خودشون نگرداشتند (آه میکشد.) الهی شکر ما تمردیم
 و این بچه رو به دفعه دیگه دیدیم. اما آگه بدونی چقدر با
 زینت دعا کردیم، چند دفعه چهل منبر رفتیم...

مطالبی که می‌خواهد به یاد بخنده‌ی با مناسبت تماشاچی را وادار
 کند با استهزای خاطر مشهور نویسنده اختلاط دارد. آنچه می‌گذرد ظاهراً
 مال اوست. ایجاد نمی‌کند ولی ابداع به خرج می‌دهد و بساطناً مال
 همه و زندگی همه است که سهم او را سوا می‌گذارد.

چند کلمه دیگر من در تعریف کار آن وجود ذی‌وجود: میدان
 می‌دهد که تماشاچی به عمق دست بیندازد. این از خواص طرز کار
 اوست که از هر حیث تحویل گیرنده‌ی کار او، طبیعت را ببیند. آنطور
 که هست و او به آن پرداخت می‌دهد.

من پر دور نمی‌روم از صفحه‌ی پیش:

مشهدی اکبر: پسر فرنگی بسوزه! اینها از شیطان
 هم ظالم‌ترند. همین اینشون باقی مونده که آدم مصنوعی



هم اختراع کنند .

جعفرخان : آدم مصنوعی ؟ گمون میکنم تا پنج شش سال
دیگه اونهم درست کنند .

مادر : چی میگگی ؟ استغفرالله ! آدم مصنوعی ؟

جعفرخان : بله ... بسك دكتر آمریکایی هست ، كه
الآن مشغول اختراعشه . پارسال تمام روزنامه‌های اروپا و
آمریکا پر از این مسئله بودند . کنفرانسها دادند در این باب
xalvat.com
سینماها نشون دادند .

دولت آمریکا هم تا بحال چهار ملیون دلار برای این کار
به اون دكتر داده ..

تاثیر امروز ما با وجود ادعا به رشد خود و درك اطلاعات
قراوان‌تر مربوط به فن، از بسن قوت و تمیزکاری و اهلیمت تجاوز
نکرده است . نه چندتا از آنها، شاید هیچکدام سنگ تعادل را در کفه
نمی‌گذارند . ترازو پشت و رو شده در هوا می‌چرخد . شاید می‌گویند
این هم سبکی است در عالم بی‌سبکی . اما حتی قوت بلاغت را هم
پاخته است . بلاغت نیست یعنی اصالت هم نیست، به همپای چیزهای
دیگر .

لازم بود که گفته باشم «جاء حفظ» معروف بسا نقل قول از دیگران
معنی بلاغت را در تعبیر مقصود به يك نسوع رسایی تقریباً نزدیک
می‌کند . به عقیده‌ی من رسایی در فرم، رسایی در اوزان شعر (اگر شاعر



پنج مقاله

۱۶۵

باشد) رسایی در خوب بازی کردن (اگر بازیگرند) همه تعبیری از بلاغت است که قدمادر دایره‌ی تنگی به آن اکتفا کرده‌اند. xalvat.com با وجود این کاری را که ما امروز می‌کنیم قداما با رعایت اصول بلاغت می‌کرده‌اند. زبان و بیان حالت یک پیرزن بایک پهلوان، یک پهلوان مبارز بایک مجروح بایک آدم دلیباخته، در کار قداما، که سردهسته‌ی آنها در داستان سرایی نظامی گنجوی است، تفاوت خود را از دست نمی‌دهد. در واقع آنها طبایع و حالات را اینطور بیان می‌کردند.

در کمندی او به فوق این بلاغت، یعنی به حد کمال بررسی انسان در طبیعت می‌رسیم. مسلم است کسی که تیب‌هایش را می‌شناسد زبان تیب‌هایش را هم می‌شناسد. برای من اسباب تعجب نیست که قدرت اولی چه‌طور قدرت بعدی را می‌سازد، اسنیل او یکی از قدرت‌های بعدی او است. پیش از هر چیز موازنه‌ی بلیغ سبک نگارش را در دست دارد. زبان مردم رابه‌خودشان واگومی‌کنند. اهلیت او در هنرش، اصالت کار او را از این مهرم ضمانت کرده است. بندرت، شاید غالباً در داستان‌های «هدایت»، به این اصالت و اهلیت برخورد کنیم. کماتسی هستند که قلم در دستشان به منزله‌ی موم در آب سرد نیست، به این جهت آنرا به میل خود نرم کرده می‌گردانند. اول رنگ نمی‌مالند بعد چشم‌های علیشان را نمی‌بندند که در حدود جاهایی که رنگ مالی شده، طراحی کنند. فوت فن کاسه‌گری در دست آنهاست و این که می‌دانند موم نرم رابه‌چه شکل درمی‌آورند. مثل عنکبوت، ماهرند در روی همه‌ی



خطوط خود .

به شما من گوشزد نمی کنم که «علی نوروز» مادرش را چه خوب ساخته است. ولی خوشحالی خود را از شمانسی پوشانم. من خوشحال می شوم از جوانانی که پیش از ذخیره، دست به خرج نمی زنند و شاید ماحصل خوشحالی خود من باشد چیزی پایه پای دلپسندی های کار او اگر یکی دو خط از استیل او را مخصوصاً از نظر سبک کارش رونویس کنم :

xalvat.com

مادر: (تنها) خدایا، من این پسر موزن بدم. دورورش بینم هفت هشت تا بچه جیرویر میکنند، میخوانند، جیق میزنند، شلوغ می کنند، اونوقت بهمیرم . دیگه آرزوی ندارم . این زینت هم بد نیست ، بدرد من میخوره . میتونه توی خونه کمکی بکنه ، سبزی پاک کنه ، چیز میز وصله کنه ، اوطو بکشه ، قرآن بخونه ، یکی هم اینکه دختر عموی جعفره و از خود مونه . وانگهی دختر عمو و پسر عمو عقد شون در عرش بسته شده. با برادرم صحبت کردم ، اونهم راضیه. اینو میدیمش به جعفر و میگیم همین جا هم باشند ، دوتایی دورمون ببلکنند .

نظیر سبک نگارش او را در «جیحان علیشاه» بهروز و مجالس

«قراچه داغی» می بینید . با این تفاوت :

گرفتگی های خاطر «علی نوروز» وهمه چیز او، حتی جوانیش ،



پنج مقاله

۱۷۷

در آن دخالت رقیقی بجا گذاشته است. این چیزی است که به زیبایی استیل او نسبت به نظایر آن در کار دیگر نویسندگان، می افزاید. کسی که مربوط و خالی از تصنع می باید البته مربوط و خالی از تصنع هم بیان می کند. این ارتباط در کار هر نویسنده کم و بیش محفوظ است و بیفایده نیست. حال آنکه ما از ارتباط دقیق اشیاء نسبت به هم چه بسا که اطلاع کافی نداریم، لزومی هم ندارد که همه ی مادر این پایه ی وقوف باشیم. اما خوب و ناخوب آن اشیاء اثر خود را وقتی که به دیگران نمودیم، در دیگران به جامی گذارد. این چیزی جز حاصل ارتباط کافی یا غیر کافی نخستین ما با اشیاء نیست. نسبت به اندازه های دریافت های مساوی چگونگی دریافت های ما است که مطالب و نمود شده با تجلی مانده یا کور و خفته می شوند. وقتی که بازیگری خوب بازی می کند، خوب هم در تماشاچی خود اثر می بخشد. ولی مردم مجبور به درک علل و رموز آن نیستند. همچنین خود بازیگران چه بسا واقف به رموز و علل فلسفی ارتباط خود نبوده اند. زیرا بازیگران، جزئی از جهان وسیع وجودند و شناختن جهان وسیع وجود کار آنها نیست. فقط این بازیگران با کار خودشان خوب مربوط بوده اند. یعنی به بلاغت کارشان، به اصطلاح من، رسیده اند. مردم هم با همین امتیاز از آنها پس گرفته اند.

xalvat.com

سبك نگارش روان و سازگار برای او در کار او از مصالح لازم -
 الوجود قوت تعبیر اوست. می خواهم بگویم با قسوت تعبیر می کند.
 مرادم تجاوز از سبك نگارش او و رسیدگی او به حالات و عملیات و



حرکات اشخاص، یعنی در دست داشتن طبیعت و فرمانروایی او بر آن است. این معنی را از روی دکورهای مجالس هم پیدای کنیم و آن دکور سازی مجلس اول است.

xalvat.com

نمونه‌ی از تلخیص کاری اوست عبارت «لباس مشهدی اکبری»، در این عبارت بی‌خصوصی موصوف ورتجیدگی‌های او را از محیط زندگی خود می‌بینیم که طرزلباس را چطور به سازندگان صحنه و بازیگران کم‌دی خود وا گذاشته است. نظیر این بی‌خصوصی حالات دیگر روحی او و کم مواظبتی او ناشی از آن است. همان دکور مجلس اول، که من آنرا مخصوصاً نصب العین شما کرده‌ام، ظاهراً این دکور قدری خالی از اصالت بنظر می‌آید، به این معنی که در قالب سازگار و جور با منظور او در زمان و مکان معین، نیست. نویسنده‌ی جوان نه بی‌جاهلاً بلکه به عمد نقطه‌ی معین را به صحنه نمی‌دهد. دکور مشخص است و لسی مجلس خانوادگی برای نمودن یکی از مجالس خانه در او اخسر زمان شاه شهید مناسب‌تر می‌نماید، تا یکی از این قسم مجالس در زمان خود او در تهران. بطوری که گفتیم او موضوع را بدون کاوش فکری برداشت کرده است. اما حالا می‌بینید دقت قبلی که من نسبت به موضوع کار او داشتم، برای چه بوده است. بدون کاوش فکری هم دکور می‌دهد. با این دکور، روحیه‌ی خود او معلوم‌تر شناخته می‌شود. به اصلاح مثلاً اول صنف تخیلات او در این دکور بخصوص از صنف تخیلات دراماتیک نیست. نسبی است و نسبت به خود گذاشته و گذشته است. به عبارت دیگر جا



پنج مقاله

۱۲۹

خالی کرده در حین تصویر زمان و مکان معین، حالت نوسان را دارد. علت جلو و عقب افتادن او این است که گرفته و عصبانی است و طبعاً راه اغراق و غلورا می‌پیماید. همانطور که بعضی از شعرا در شعرشان. بعضی از شعرای قدیم ما در رقم شعرهایی که در آن بسا کلماتی که معانی مجازی دارند افاده‌ی معنی کرده‌اند. همانطور که سمبولیست‌ها در شعرهای خارجی. تا بخوبی با اغراق و شیوه‌های مجازی داد خود را گرفته باشند. او مثل این است که انتقام می‌کشد.

xalvat.com

ولی این بی‌مواظبتی که او را به سرحد اغراق می‌برد، در نظر ما که سابقه‌ی شناسایی با زمان علی‌نوروز داریم، اصالت کلام را بهم نمی‌زند. همچنین اهلیت هنر او را. به عکس اصالت بیشتر کار او را به نظومی رساند. او به عمق رفته است. اغراق او تعمق او را می‌رساند. شاید اگر من به علل روحی او اشاره نمی‌کردم با اکتفا به کلمه‌ی اغراق نمی‌توانستم منظوم را واضح گفته باشم. مثل غالب افکار من، که ناشی از زندگی خود من است، پیچیده و مشکل به نظر آمده بود. اما شما حرف‌های آدمی مثل مرا تحویل می‌گیرید. من مخصوصاً از اول میل داشتم طوری کم‌دی او را ببینم که خود او را با آن دیده باشم.

این مختصرتر حرفی است که در خصوص خوب و ناخوب دکور سازی‌های او به زبان می‌آورم معذک کم‌دی او اصل است و به نظر من اثری شعری یا غیر آن باقی می‌ماند که سواد برداری و از روی هوا و هوس نبوده، اهلیت و اصالت داشته باشد. یعنی در



۱۳۰

نیما، روشیج

قالبه متناسب با زمان و مکان و درخواست‌های آن ریده شود. مفهومات سازش داشته باشند یا وسایلی که آنها را بیان می‌کنند، پس اگر شعر است بر طبق مفهوم خود شکل و وزن بگیرد. این کاری است که مثل او درسی و خردیهی سال پیش، منتها در شعر فارسی صورت داده‌ام. نه من باب ابتکار به خرج دادن، در کمدی او هم این منظور خود پسندانه نیست. تا وقتی که من راجع به او حرف می‌زنم باید بگویم ابتکار حرف پوچ است و از آن حرف‌هاست در این دنیا اگر متکی به آنچه گفتم نباشد. کمدی او بیخودی در پسند طبع من نیست. ممکن است از روی چیزی سواد برداشت و ابتکار کرد، یعنی خطوط را وارونه نوشت.

xalvat.com

اما در ص ۱۹ و مجلس نهم، که چه‌رخان تنهاست و روزنامه می‌خواند. اعلان روزنامه‌ها، اسامی نمایشنامه‌ها اسم روزنامه‌ی علمی و ملی «کولاک»... هر قدر من اظهار نظر کنم رویهمرفته تمام این سطور بیش از يك سطر نیست. حکم‌پلورهای بی‌غل و غش و صاف را دارد کمدی این مرد جوان که صورت اشیاء از ورای آن کور یا نادیده نمی‌ماند.

استهزای او، در نقاب مطالب خنده‌انگیز، مزه‌ی واقعه را در ذائقه‌ی فهم آدم می‌گذارد که آدم خیال می‌کند ناظر احوال يك تراژدی است. استهزای او، او را شکنجه می‌دهد. با این مجلس این فکر برای من پیدا می‌شود: ماهیت اصلی کمدی را با تراژدی از چه راه



پنج مقاله

۱۳۱

تفکیک می کنیم ؟ هر دو حاکی از چیزهایی هستند که بر خلاف چشم - داشت ماست فقط با این تفاوت که در تازدی بر می انگیزیم برای دفع و دفاع حال آنکه در کمندی دفع و دفاعی را لازم نمی دانیم این است که در کمندی های واقعی و باارزش استهزای ما علاوه بر خنده می تواند جای دفع و دفاع را پسر کند . همچنین راجع به کمندی اوست که می گویم به نظر من مطالب خنده انگیز وقتی هم اصیل و هم باارزش هستند که این مزه را بدهند . چیزی از شیرینی حاکی از جفاقت و چیزی ، خواه پوشیده و خواه آشکار ، از تلخی و حاکی از رنجیدگی های گاهی بی و رای ما از هر جور و از هر قسم . در غیر این حال ، نوشتن کمندی چندان لزومی ندارد . بیجاری های مردم زیاد است . بهانه برای خندان - شدنشان که در دست خودشان است ، زیادتر . در صورتیکه ما هم وظیفه مند باشیم ، مثل عمل مغربی ، این کار با يك مختصر خلفك روان یا کف پای این اعجوبه ها هم ممکن است . در عین حال آدم هایی هم هستند که از هیچ چیز نمی خندند . چنانکه از هیچ چیز هم گریه شان نمی گیرد یا متأثر نمی شوند .

xalvat.com

اما من به کسی که رنج می برد و زحمت می کشد ، اهمیت می گذارم . مطلب ، خیلی ساده است . او با این هر دو راه پیوند بریده نشدنی داشت . خنده های او رنج او بود . جوانی در تنگنا افتاده ی او بود . کمندی حاضر و موجود را با این جور مابه ها نوشته است . کمندی های اصیل اینطورند . کمندی های اصیل غضب اند ، گرفتگی های خاطرند ،



نیما یوشیج

۱۳۶

ماصك گنداشته اند .

او در کمندی اش هست . مخصوصاً با جوانی اش . همانطور که در ضرب المثل های خودش هست ، شما بیشتر از من واقف به تمام کارهای او هستید . از اول ، تا وقتی که در « اسکندریه » خاموش شد .

در همه جا خوب بها آورده خوب هم به میان ماجری می رسد. با این حال من فکری می مانم . مرد سرگشته چرا از راه «بخارا» به «شام» می رود ؟ خودش می نویسد ، درسی و چند سال پیش از این ، به نقل از کنفرانس او :

xalvat.com

«در ایران آنچه پس بازی شده، به استثنای عده معدودی ، اغلب نا مطبوع بوده تئاتر نویس ها انگشت شماره ده.»
اما سی و چند سال بعد از روز و روزگاری که او در این شهر می زیست ؟ باز هم به تئاتر او .

زیرا هستند کسانی که می خواهند بنویسند و ندارند که بنویسند اگر دارند و می نویسند نمی دانند چطور می نویسند . در صورتیکه دارند و می نویسند و می دانند این نیز به حساب دانش های فراهم آمده است . خشك تر و خنك تر از دانش خالص ، من چیزی در عمر خود ندیده ام . این جور دانش به کار این می خورد که آفتابه را شمشیر جوهر دار نشان بدهد . محصول وحشتناکش این همه مولودهای تازه و عجیب و غریب از نظم و اثر در روز و روزگار ما ! یعنی اطلاق وقت خودشان و دیگران



پنج مقاله

۱۳۳

ویک جور رسوایی. قدما خوب گفته اند: العالم دون مایقول والعارف فوق مایقول.

اما او با عرفان خود در کار خسود دست به نوشتن زده است. فکری بودن من از این جهت است که باز شخص خسود او در پشت مجلد کمندی حسی و حاضر بعد از قید (در یک پرده) قید کرده است: (ولی ممکن است آن را دو پرده کرده، یعنی پرده اول را به مجلس سیزدهم ختم نمود.)

xalvat.com

من نمی دانم و نمی خواهم فکر کنم که بدانم در آن روز و روزگار که او در این شهر می زیست، این دقت را برای چه کسانی بکار می برد. بهتر این می نمود که این دقت را در پایان بندی کمندی خود داشت. پایان با آغاز فاصله‌ی زمانی زیاد نگرفته است. چون کمندی در یک پرده تمام می شود در مجلس هفدهم که مجلس آخر است، جعفر خان، که از فرنگ آمده است، این راه دور و دراز را به این زودی در پیش گرفته می خواهد دوباره به فرنگستان برگردد. هر چند که مهارت او در کارش، تماشاچی را در میان شش و بش نگاه می دارد مع الوصف تصمیم جعفر خان خوش آیند نیست.

ولی او غرق در عالم گرفتگی های خود است. یکان یکان افراد خانواده را سان می دهد که نشان داده باشد هر کدام چه ادیتی نسبت به او دارند. حلقه های یک قدر را اینقدر به هم می اندازد تا به اندازه بی که می خواهد زنجیرش بافته شود.



پنج مقاله

۱۳۳

ویک جور رسوایی . قداما خوب گفته اند : العالم دون مایقول والعارف فوق مایقول .
xalvat.com

اما او با عرفان خود در کار خودش دست به نوشتن زده است . فکری بودن من از این جهت است که باز شخص خصوص او در پشت مجلد کمندی حسی و حاضر بعد از قید (در یک پرده) قید کرده است : (ولی ممکن است آن را دو پرده کرده ، یعنی برده‌ی اول را به مجلس سیزدهم ختم نمود .)

من نمی‌دانم و نمی‌خواهم فکر کنم که بدانم در آن روز و روزگار که او در این شهر می‌زیست ، این دقت را برای چه کسانی بکار می‌برد . بهتر این می‌نمود که این دقت را در پایان بندی کمندی خود داشت . پایان با آغاز فاصله‌ی زمانی زیاد نگرفته است . چون کمندی در یک پرده تمام می‌شود در مجلس هفدهم که مجلس آخر است ، جعفر خان ، که از فرنگ آمده است ، این راه دور و دراز را به این زودی در پیش گرفته می‌خواهد دوباره به فرنگستان برگردد . هر چند که مهارت او در کارش ، تماشاچی را در میان شش و بش نگاه می‌دارد مع الوصف تصمیم جعفر خان خوش آیند نیست .

ولی او غرق در عالم گرفتگی‌های خود است . یکان یکان افراد خانواده را سان می‌دهد که نشان داده باشد هر کدام چه ادیتی نسبت به او دارند . حلقه‌های یک قدر اینقدر به هم می‌اندازد تا به اندازه‌ی که می‌خواهد زنجیرش بافته شود .



۹۴۴

نیما یوشیج

مثل قنبرهای حمل کازمی کند. سرتاسریس، سنجش آدم‌هایی است که آن‌ها را از مدخل و مخرج دو جور زندگانی صادر و وارد می‌دارد. در قید طرح خود مجبور است هر مجلس را وصله‌ی جور مجلس قبلی قرار دهد. به اصطلاح «تم» یعنی موضوع عوض نشد، ولی رنگ آمیزی عوض شده است. با افرادی که سان می‌دهد، گوناگونی را به وجود می‌آورد.

xalvat.com

تعریف شده‌ی ژید به استعصا پرداخته است. در محوطه‌ی زندگانی مرضی شایع و سرایت بخش است اما به واسطه‌ی اختلاف امرجه مرضی را یکی یکی از نظر می‌گذرانند. به یاد نمی‌آید این قسم معاینه و تداوی را از رازی یا بوعلی در کجا یافته‌ام. در صورتیکه حافظه‌ی من در به یاد آوردن مطالب از روی کتاب‌ها حتی خطوط و محل معین صحنه را هنوز ضبط می‌کند.

عیب بسیار بزرگی که برای کمندی او و نظایر او در زبان فارسی امروز هست (چون من از حسن او گفتم از عیب او هم باید بگویم) این است: مثل بعضی اشعار قدری زود بوده است. مخصوصاً در حمل سال ۱۳۰۱ که تاریخ نمایش آن است. اما دوست عزیز من؛ همین که بهار می‌آید نرگس، زودتر از کنگر وحشی در روی کوه‌ها گل می‌دهد.

تیرماه ۱۳۳۳